

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کلام در صورتی بود که برای ملاقی مشتبه تصویر شده است که در این صورت باید بررسی کنیم آیا اجتناب از ملاقی مثل اجتناب از مشتبهین لازم است یا لازم نیست؟ سه صورت را مورد بحث قرار دادیم.

صورت چهارم: وقوع ملاقات و بعد علم به نجاست یکی از اطراف و بعد علم به ملاقات

صورت چهارم این است که ابتدائاً ملاقات بین ملاقی و مشتبه حاصل می‌شود، مکلف علم به ملاقات ندارد، بعد در مرحله لاحق علم اجمالی پیدا می‌کند به نجاست یکی از مشتبهین، بعد در آخرین مرحله علم به ملاقات پیدا می‌کند. طبق مثال ما روز پنج شنبه لباس با مایع الف ملاقات می‌کند ولی مکلف چیزی نمی‌داند، ثبوتاً ملاقات واقع شده مکلف خبر ندارد، روز جمعه علم پیدا می‌کند به نجاست یکی از مشتبهین، روز شنبه علم به ملاقات پیدا می‌کند، آیا روز شنبه اجتناب از ملاقی مثل اجتناب از مشتبهین لازم است یا لازم نیست؟

اینجا **محقق نائینی** و **محقق خوئی** در دوره سابق بحثشان می‌فرمایند اجتناب از ملاقی هم در این صورت واجب است، از هر سه باید اجتناب کند. دلیلشان بر لزوم اجتناب از هر سه طرف، (هم مشتبهین و هم ملاقی)، این است که می‌گویند ما قبول داریم یک علم اجمالی روز جمعه حادث شد که دو طرف داشت، مشتبهین، چون هنوز علم به ملاقات نداشت هر چند ملاقات روز پنج شنبه پیدا شد، علم اجمالی او روز جمعه دو طرف داشت، ولی روز شنبه تا علم به ملاقات پیدا کرد، علم اجمالی منقلب و دگرگون می‌شود و سه طرف پیدا می‌کند، لذا حدوثاً علم اجمالی طرفین داشت، روز جمعه، بعد منقلب شد و سه طرف پیدا کرد، علم اجمالی دوم از لحظه حدوث منجز است نسبت به سه طرف، لذا روز شنبه اجتناب از هر سه طرف لازم است.

این دو محقق یک تنظیری هم مطرح می‌کنند و می‌فرمایند بحث ما مثل این مورد است. می‌فرمایند اگر کسی روز جمعه علم اجمالی پیدا کرد یا عبا یا نجس است و یا قبایش، بعد روز شنبه این علم اجمالی دگرگون شد، یعنی به این صورت که بینه آمد و گفت قطره خون یا روی عبا یا تو افتاد یا روی فرش افتاد، علم دگرگون شد، علم اجمالی حاصل شد که یا عبا نجس است و یا فرش نجس است. **محقق نائینی** می‌فرمایند چگونه همه در این صورت می‌گویند علم اجمالی دوم منجز است، از عبا و فرش باید اجتناب کند علم اجمالی دگرگون شد؟ ما نحن فیه هم همین است روز جمعه فکر می‌کرد علم اجمالی دو طرف دارد بعد این علم اجمالی منقلب شد و معلوم شد سه طرف دارد. اینجا هم بگویید علم اجمالی منجز است و اجتناب از هر سه طرف هم ملاقی و هم مشتبهین لازم است.

عرض می‌کنیم که هم اصل نظریه مشکل دارد چنانچه **محقق خوئی** در دوره اخیرشان به این نکته توجه کرده‌اند و هم در تنظیر و این قیاس اشکال است.

توضیح اشکال در اصل نظریه این است که ما قبلاً هم اشاره کرده‌ایم علم اجمالی وقتی منجز تکلیف است که بتواند در همه اطراف در لحظه حدوث، تکلیف ایجاد کند، یک منفصله حقیقی بیاورد اما فی هذا اما فی هذا و اما فی هذا نجس واقع شده است لذا اجتناب از همه لازم است. بنابراین توضیح دادیم که اگر بعضی از اطراف سابقاً تنجز داشت، «**المنجز لا یتنجز**»، لذا نسبت به طرف دیگر شک بدوی است.

در ما نحن فیه روز جمعه فرض مثال این است که علم اجمالی پیدا کرد (علم فعلی نه علم تعلیقی) یا این مشتبه نجس است یا آن یکی، یکی از دو مایع، این علم اجمالی منجز تکلیف شد، وجوب اجتناب از طرفین آورد، در صورت چهارم انقلاب علم اجمالی نیست، تغییر علم اجمالی نیست، در آن مثال توضیح می‌دهیم علم اجمالی تغییر کرد توهم علم اجمالی بود. در صورت چهارم روز شنبه که علم به ملاقات پیدا کرد این علم می‌خواهد یک طرف را به این علم اجمالی سابق موجود مستحکم اضافه کند نه اینکه علم را دگرگون کند، لذا این علم اجمالی می‌خواهد بگوید ملاقی مشتبه هم در گردونه هست، آن قاعده جاری است دو طرف سابقاً منجز شد به علم روز جمعه «**المنجز لا یتنجز ثانیاً**».

لذا ببينيد يك نکته اينكه كه در صور قبل هم اشاره كرديم محال است علم، امروز باشد، تنجز تعلق بگيرد براي سابق، اينكه معنا ندارد. از الان بخواهد تنجز درست كند براي ملاقي، ملاقي وحيدا فريدا است الان، يعني دو طرف تنجزشان ديروز ثابت شد، الان مي خواهد تنجز را فقط براي ملاقي ثابت كند، طرف تعارض ندارد اصل طهارت در ملاقي جاري مي شود.

ولي در مثالي كه **محقق نائيني و محقق خوئي** داشتند تفاوتش با اينجا اين است كه در آن مثال علم اجمالي دگرگون مي شود، آن علم نابود مي شود و علم دوم حادث مي شود. فكر مي كرد قطره خون روي عبا يا قباي او افتاده است، بينه مي گويد اشتباه كردي، منفصله حقيقي بين اين دو نيست، منفصله حقيقي بين عبا و فرش است نه بين عبا و قبا، لذا علم سابق كان لم يكن شد، يك علم جديد پيدا شده است. (اگر يك طرف ملحق بشود به علم اجمالي اين سبب نابودي علم اجمالي نمي شود، علم اجمالي قوامش به منفصله حقيقي است، منفصله حقيقي اگر يك طرفش نابود شد، نابود مي شود لذا علم اجمالي نابود شده است)

به اين جهت است كه **محقق خوئي** در دوره جديد اصوليشان مي فرمايند ما دوره قبل كه فكر مي كرديم در صورت چهارم انقلاب و دگرگوني علم اجمالي است يعني علم قبل منعدم شده است، و علم جديد جاي او را گرفته است، فهميديم اينگونه نيست در تنظيم قبول داريم ولي در صورت چهارم علم اجمالي دگرگون نشده است، الان علم اجمالي مي گويد سه طرف است. در دو طرف قبلا منجز بود نسبت به ملاقي شك بدوي است اصل طهارت جاري است. اين تمام كلام در صورت چهارم كه ما نظر **محقق خوئي و محقق اصفهاني** و آقاين ديگر را قبول داريم.^۲

دو صورت ديگر در ملاقي مشتبّه است كه در اين دو صورت نگاه بر عكس اين چهار صورت است. تا حالا در اين چهار صورت بحث اين بود كه اجتناب از مشتبّهين و ملاقا كه قطعاً لازم است، شك داريم از ملاقي اجتناب كنيم يا نه. در دو صورت بعدي بحث اين است كه **محقق خراساني** تصوير مي كنند و مي گويند كه دو صورت داريم كه اجتناب از ملاقي لازم است ولي اجتناب از ملاقا لازم نيست. كه بحث آن خواهد آمد.

۲ - مصباح الأصول (مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : ۱ صفحه: ۴۲۰ تا ۴۲۲: «(أما المسألة الثالثة) وهي ما إذا كان العلم الإجمالي بعد الملاقاة و قيل العلم بها، فهل الحكم فيها عدم وجوب الاجتناب عن الملاقي و إلحاقها بالمسألة الأولى لاشتراكهما في كون العلم الإجمالي مقدماً على العلم بالملاقاة أو الحكم فيها وجوب الاجتناب عن الملاقي و إلحاقها بالمسألة الثانية، لاشتراكهما في كون العلم الإجمالي متأخراً عن الملاقاة؟ و قد التزمنا في الدورة السابقة بوجوب الاجتناب إلحاقاً لها بالمسألة الثانية، لأن العلم الإجمالي يحدوّه و ان كان متعلقاً بنجاسة الملاقي بالفتح أو الطرف الآخر، إلا أنه بعد العلم بالملاقاة ينقلب إلى العلم بنجاسة الملاقي أو الملاقي أو الطرف الآخر. و التنجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني، فتساقط الأصول بمقتضى العلم الثاني، و يجب الاجتناب عن الجميع. و نظير ذلك ما إذا علمنا إجمالاً بوقوع نجاسة في الإناء الكبير أو الإناء الصغير، ثم تبدل العلم المذكور بالعلم بوقوعها في الإناء الكبير أو الإناءين الصغيرين، فإنه لا إشكال في وجوب الاجتناب عن الجميع، لأن العلم الأول و ان كان يوجب تساقط الأصول في الإناء الكبير واحد الصغيرين حدوثاً، و يوجب تنجيز الواقع فيهما، إلا ان العلم الثاني يوجب تساقط الأصول في الجميع بقاء، لتبدل العلم الأول بالثاني. و قد ذكرنا ان التنجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني. هذا ملخص ما ذكرناه في الدورة السابقة. و لكن الظاهر عدم وجوب الاجتناب عن الملاقي في هذه المسألة، كما في المسألة الأولى، و ذلك لما ذكرناه في ذيل المسألة الثانية من أن مدار التنجيز إنما هو العلم بالنجاسة لا وجودها الواقعي فالملاقاة و ان كانت سابقة على العلم الإجمالي، إلا انه لا يترتب عليها أثر، فيعد العلم الإجمالي بنجاسة الملاقي بالفتح أو الطرف الآخر يتساقط الأصلان فيهما للمعارضة. و ينتج التكليف، و يجب الاجتناب عنهما. و لا أثر للعلم بالملاقاة بعد تنجز التكليف بالعلم الأول، فان العلم بالملاقاة و ان كان يوجب علماً إجمالياً بنجاسة الملاقي بالكسر أو الطرف الآخر، إلا انه لا أثر لهذا العلم بالنسبة إلى الطرف الآخر، لتنجز التكليف فيه بمنجز سابق، و هو العلم الأول. فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الملاقي بالكسر، لما ذكرناه سابقاً من انه لو كان التكليف في أحد أطراف العلم الإجمالي منجزاً بمنجز سابق، لا أثر للعلم الإجمالي بالنسبة إليه، فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الطرف الآخر.

و المقام من هذا القبيل، فان التكليف قد تنجز في الطرف الآخر بالعلم السابق فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الملاقي بالكسر بعد العلم الإجمالي الثاني الحاصل من العلم بالملاقاة، لعدم معارض له، بلا فرق بين ان يكون زمان المعلوم بالإجمال متحداً مع زمان الملاقاة أو سابقاً عليه. و ما ذكرناه في الدورة السابقة من ان مدار التنجيز في صورة التبدل إنما هو العلم الثاني و ان كان صحيحاً في نفسه، فانا إذا علمنا إجمالاً بنجاسة القباء أو القميص، ثم تبدل علمنا بالعلم الإجمالي بنجاسة القباء أو العباء مثلاً، كان مدار التنجيز هو العلم الثاني لا محالة فيجب الاجتناب عن القباء و العباء لا عن القميص، إلا ان المقام ليس من قبيل التبدل، بل من قبيل انضمام العلم إلى العلم، فانا نعلم أولاً بنجاسة الملاقي بالفتح أو الطرف الآخر، ثم بعد العلم بالملاقاة كان العلم الإجمالي الأول باقياً بحاله و لم يتبدل، غاية الأمر انه انضم إليه علم آخر و هو العلم الإجمالي بنجاسة الملاقي بالكسر أو الطرف الآخر. و العلم الثاني مما لا يترتب عليه التنجيز لتنجز التكليف في أحد طرفيه بمنجز سابق، و هو العلم الأول، فيجري الأصل في طرفه الآخر بلا معارض، و هو الملاقي بالكسر. و كذا الحال في المثال الذي ذكرناه في الدورة السابقة، فإنه لا مانع من الرجوع إلى أصل في أحد الإناءين الصغيرين لتنجز التكليف في الإناء الكبير و أحد الصغيرين بالعلم الأول فيجري الأصل في الإناء الصغير الآخر بلا معارض.»